

● سنگ‌نبشته بیستون و نقش برجسته داریوش کبیر شاه هخامنشی و بردیای دروغین که زیر پایش افتاده است.



مروری بر چگونگی قدرت یافتن داریوش هخامنشی

قتل بردیای دروغین

دربارهای شاهان پیوسته صحنه جنگ و جدال و و فتنه‌گری و خونریزی برای تصاحب تاج و تخت بود. هر یک از بازماندگان پادشاه مرده، می‌کوشید به هر قیمتی که شده زمام امور سلطنت را به دست گیرد. دست به دست شدن تاج و تخت شاهنشاهی ایران در زمان هخامنشیان و کشته شدن بردیای غاصب، دو فرصت گران‌بهایی بود که ایالات و ولایات تابع ایران در برابر خود داشتند. به همین جهت فرمانداران مصر و لیدی که از سرزمین‌های ایران بزرگ به شمار می‌رفتند طغیان کردند. مستعمرات دیگر پارس، مانند شوش و بابل و ماد و آشور و ارمنیه و سرزمین سکاها و بسیاری دیگر از ولایات سر به شورش برداشتند. اما داریوش، پادشاه هخامنشی، همه این طغیان‌ها را سرکوب کرد و گردنکشان را سر جای خود نشانید. شاهنشاه ایران در این کار منتهای درجه شدت عمل و قساوت را از خود بروز داد. از جمله هنگامی که پس از محاصره بابل بر آن سرزمین دست یافت، فرمان داد سه هزار نفر از بزرگان بابل را به دار آویزند تا مایه عبرت فرمانبرداران دیگر شود. داریوش پس از یک سلسله نبردهای سریع توانست همه ایالات و ولایات تابع ایران را که شورش کرده بودند، آرام نماید.

پسر کوروش

کوروش کبیر دو پسر داشت: یکی کمبوجیه و دیگری بردیا. کمبوجیه که پسر بزرگتر بود، پس از درگذشت کوروش، شاه ایران شد. کوروش برخلاف پسر نیمه‌دیوانه‌اش کمبوجیه، کشورگشایی بود که بیش از هر کشورگشای دیگر مردم او را دوست می‌داشتند، چون پایه‌های سلطنت خود را بر بخشندگی و خوی نیکو قرار داده بود. دشمنان کوروش از نرمی و گذشت او آگاه بودند، به همین جهت در جنگ با وی مانند کسی نبودند که با نیروی ناامیدی می‌جنگد و می‌داند چاره‌ای نیست جز اینکه بکشد یا خود کشته شود. به همین جهت بود که وی هرگز شهرها را غارت نمی‌کرد و معابد را ویران نمی‌ساخت.

کمبوجیه پس از کوروش پادشاهی خود را با کشتن برادرش بردیا آغاز نمود. او به طمع دست یافتن به ثروت بی‌حد و حصر مصر تصمیم گرفت آن کشور را فتح کند. اما چون می‌ترسید که در زمان لشکرکشی به سرزمین فراعنه، بردیا در صدد رسیدن به پادشاهی برآید، دستور داد پنهانی او را به قتل برسانند. پس از کشتن بردیا، کمبوجیه رهسپار مصر شد و حدود امپراتوری ایران را تا رود نیل پیش برد، اما ظاهراً سلامت عقل و درایت خود را بر سر این کار گذاشت. سپاهیان ایران در راه رسیدن به شهر ممفیس با دشواری بسیار روبه‌رو نشدند، ولی قشونی را که کمبوجیه برای تسخیر شهری در شمال بحرالْمیت فرستاده بود، همگی در بیابان تلف شدند. از آن گذشته، لشکریانی که برای فتح شهر کارتاژ واقع در ساحل شمالی آفریقا رفته بودند شکست خوردند. کمبوجیه که تحمل چنین شکست‌هایی را نداشت به شدت خشمگین شد و فرزاندی و گذشت پدرش را از یاد برد و گاو مقدس مصریان را که آپیس نام داشت با خنجر از پای درآورد. به این بی‌احترامی به مقدسات مصریان بسنده نکرد و نعش‌های مومیایی‌شده پادشاهان مصر را از گورخانه‌ها بیرون کشید. آنگاه که دچار حمله بیماری عصبی شد و برای مصریان شکی نماند که این بیماری کفیری است که خدایان نصیب او کرده‌اند! کمبوجیه که به مرز دیوانگی کامل رسیده بود خواهر و همسر خود رکسانا را کشت و دوازده تن از بزرگان ایرانی را زنده به گور کرد.

در همین هنگام به کمبوجیه خبر رسید که بردیا در ایران به تخت نشسته و در همه جا مردم با افروختن آتش انقلاب از بردیای دروغین و مدعی تاج و تخت حمایت می‌کنند. کمبوجیه که از شنیدن چنین خبری خیلی متعجب و ناراحت شده بود به سرعت رهسپار ایران گردید، اما در بین راه درگذشت و بنا به برخی روایات، وقتی خبر پادشاهی بردیا به او رسید خودکشی کرد. اما کسی که در ایران به تخت سلطنت نشسته بود گئومات نام داشت. او از مردمان ماد بود و به کمک برادرش که در نگهبانی کاخ خدمت می‌کرد از راز قتل پنهانی بردیا خبر داشت. پس در غیاب کمبوجیه رهسپار کاخ او گردید و چون شبیه بردیا (پسر کوروش و برادر کمبوجیه) بود خود را بردیا معرفی کرد. مردم هم که از قتل بردیا خبر نداشتند از او به عنوان پادشاه اطاعت نمودند.

ویل دورانت در تاریخ تمدن در همین زمینه می‌نویسد: «آن غاصب مدعی بود که همان بردیا برادر شاه است که با معجزه‌ای از خشم برادرش و از کشته شدن رهایی یافته است، ولی حقیقت امر این است که وی یکی از روحانیون متعصب و از پیروان دین مجوسی قدیم بود که می‌خواستند آیین زردشتی را که دین رسمی دربار پارس بود، از میان بردارند. پس از آن شورش دیگری در سرزمین پارس بر پا شد که در نتیجه آن مرد غاصب از تخت سلطنت فرو کشیده شد. کسانی که در این شورش دست داشتند هفت نفر از بزرگان کشور بودند. پس از آن از میان خود یکی را، به نام داریوش پسر ویشتاسب به سلطنت برگزیدند؛ پادشاهی بزرگ شاهنشاهان پارس به همین خونریزی آغاز شد.»

بردیا که بود

به نوشته گروه اندکی از مورخان، پس از لشکرکشی کمبوجیه به مصر، معنی به نام گئوماتا خود را بردیا خواند و بعدها وی را به لقب بردیای دروغین یا اسمردیس غاصب ملقب ساختند. چون بردیای غاصب به پادشاهی رسید دستور داد پرستشگاه‌های کشورهای تابع ایران را ویران سازند. آن گاه برای جلب دل‌های مردم مالیات سه سال آنها را بخشید و خدمت نظام را لغو کرد.

جمعی از پژوهشگران و تاریخ‌نگاران بردیا را برادر تنی کمبوجیه دانسته‌اند. به عقیده هرودوت و گروه دیگری از مورخان نامدار، این بردیا برادر کمبوجیه بود که پس از مرگ پدر (کوروش کبیر)، امور ماد، ارمنیه و کادوسیه به وی واگذار شد. او در یازدهم مارس سال ۵۲۲ قبل از میلاد در کاخی به نام پیشانیووادیر خود را شاه خواند و تا چهاردهم آوریل ۵۲۱ قبل از میلاد در بابل پذیرفته شد.

بردیا بیشتر اوقات دور از مردم به سر می‌برد و در بین درباریان ظاهر نمی‌شد. تأکید وی در مورد قطع روابط افراد خاندان سلطنتی با او سبب بدگمانی درباریان و به خصوص خاندان‌های هفتگانه نجیب‌زادگان ایران را فراهم آورد. پس از تحقیقات بسیار، سرانجام آشکار شد که پادشاه آنان بردیای واقعی نبوده و وی می‌خواسته هویت حقیقی خود را پنهان سازد. آن گاه برای اطمینان خاطر از نتیجه بررسی‌های خود، به فدیم، دختر اتانس (یکی از بزرگان دربار) که همسر گئوماتا بود دستور دادند پنهانی بررسی کند که آیا گوش‌های شاه بریده شده است یا نه. چون او در جوانی مرتکب جرم شده و به عنوان کيفر، گوش‌های وی را اندکی بریده بودند. همسر شاه پس از بررسی دریافت که گوش‌های گئوماتا بریده شده است. هنگامی که مشخص شد شاه کسی جز گئوماتا نیست، چند تن برای کشتن وی پیمان بستند. سپس آن چند نفر خود را به حصار سیکایاهواتی واقع در ماد رسانیدند و پس از کشتن نگهبانان، بردیای غاصب را هلاک کردند. هرودوت می‌گوید: «داریوش و شش تن هم پیمان وی پنج روز پس از کشتن گئوماتا با یکدیگر هم‌سوگند شده و برای تعیین آینده کشور به گفتگو نشستند. آنان پس از بحث و شور زیاد، قرار بر این گذاشتند که صبح روز بعد سوار بر اسب به اتفاق هم از شهر بیرون روند و اسب هر یک از آن هفت نفر زودتر از سایر اسبان شیهه کشد، راکب (سوار) آن حیوان را به پادشاهی بردارند. هفت نفر مزبور که به هفت طایفه نجیب‌زاده خاندان پارسی تعلق داشتند اینان بودند: وین‌دفرا، پسر ویسپار؛ داریوش، پسر ویشتاسب؛ هوتانه، پسر ثوخره؛ گئوبروه، پسر مردونیه؛ وی‌درنه، پسر بغابیع‌نه؛ بع بوخش، پسر دادوهیه؛ و آردومنیش، پسر وهوک. مهتر داریوش قبلا اسب وی را به محل مورد توافق برد و مادیانی به آن حیوان نشان داد. بامداد روز بعد همین که هفت نجیب‌زاده بدان محل رسیدند، اسب داریوش به یاد مادیانی که در روز پیش دیده بود افتاد، شیهه کشید و پادشاهی به داریوش رسید.»

روایت هرودوت افسانه‌ای بیش نیست، زیرا داریوش متعلق به شاخه فرعی هخامنشی، منسوب به خاندان شاهی و سردسته آنهايي بود که در برابر بردیای غاصب برخاسته بودند. از این رو نیازی نبود که او برای رسیدن به پادشاهی از شیهه یک اسب بهره‌مند شود.

داریوش و شش تن هم پیمان وی پنج روز پس از کشتن گئوماتا (بردیای دروغین) با یکدیگر هم‌سوگند شده و برای تعیین آینده کشور به گفتگو نشستند

